



## بچه‌ها بچه‌ها

سفری کودکانه به حرم امام رضا (ع)  
از جاده شعر

## یک زیارت کودکانه

اولین پله برای ایجاد ارتباط بین شخصیت‌های مذهبی و کودکان، ایجاد خاطرات خوش در بستر مناسبت‌ها و مکان‌های مذهبی است. برای بچه‌های ایران که زیر سایه گنبد امام هشتم قدمی‌کشند، حرم یکی از این



سنا تافقی

قفسه کتاب

پله هاست. بچه‌ها توی صحن‌های حرم می‌دوند، توی حوض آب بازی می‌کنند و خاطرات خوشی در ذهن‌شان نقش می‌بندد. نقش کتاب در این میان تسهیل‌کننده و در عین حال تثبیت‌کننده است. در کتاب‌هایی که با موضوعات زیارت و حرم تالیف شده، کودک خاطرات خوشش را در آینه کتاب می‌بیند و انس و ارتباط بیشتری با موضوع پیدا می‌کند. «حرم پر از آینه بود» یکی از این کتاب‌هاست. کتابی برای کودکان پیش از دبستان که توجه‌شان را به ظرفیت‌های کودکانه حرم جلب می‌کند و با زبان شعر او را با خود همراه می‌کند. کودک خود را در آینه‌های سقف حرم می‌بیند آن هم هزار هزار تا... توی راه حرم در اتوبوس شعر می‌خواند یا با گنبد عکس می‌گیرد. اما ماجرای کتاب حرم پر از آینه بود به همین جا ختم نمی‌شود. موسیقی و وزن اشعار کتاب متنوع است و کودک در هر صفحه با یک ریتم مواجه می‌شود و این از دلزدگی کودک جلوگیری و او را همراه می‌کند. وزن‌هایی کوتاه با ضرباهنگ تند چونان یک بچه آهوی دوان در کوه!

«امام رضا مهربونه خسته نمی‌شه / در خونه‌ش به روی ما بسته نمی‌شه»



نویسنده:

منیره هاشمی

انتشارات:

به‌نشر

۲۴ صفحه

۴۰۰۰ تومان

«بارون میاد توی حرم / خیس میشه الان همه جا / بارون دلش می‌خواست بیاد / زیارت امام رضا» و نقطه قوت دیگر کتاب ایجاد نگاه جدید به عناصر ساده زندگی کودک، این بار در ارتباط با حرم است. باران توی صحن نم‌نم دعا می‌کند و گرگ به حرم که می‌رسد از بین می‌رود. شکستن این قالب‌ها منجر به شگفتی شده و به ایجاد انس در کودک کمک می‌کند. استفاده از عناصر دنیای امروز به بازبانی هویت کودک کمک بیشتری می‌کند. به وضوح کتابی که در آن از تلفن همراه، رایانه و... صحبت می‌کند، در مقایسه با اثری که سراسر در طبیعت و در جنگل و روستا رخ می‌دهد ارتباط بهتری با کودک امروزی برقرار می‌کند.

«حرم پر از آینه بود» در قطع رحلی چاپ شده و بزرگی تصاویر به جلب توجه کودک کمک می‌کند. تصاویری که در عین فانتری بودن واقعی هستند. کودکی که توی صحن ایستاده و تصویرش در تمام آینه‌های کوچک سقف حرم دیده می‌شود. تصویر باران که قطره قطره دعا می‌کند یا کودکی که روبه حرم ایستاده و توی تلفن همراه پدر نیز هست!

به همه این حرف‌ها، سادگی و صمیمیت زبان را بیفزایید و کتاب را در روزهای زیارت از دور یا نزدیک با دل‌بند کوچک بخوانید...

تو اتوبوسم بوبوق بوبوق قان / میرم حرم با بابا و مامان...

## نوخوان

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم  
سه‌شنبه ۸ تیر ۱۴۰۰ شماره ۱۲۴

۷

اگر تند می‌خوانید ۵ ساعت برای خواندن کتاب کافی است

اگر کند ۱۰ ساعت!

## دنیای بچه‌های ته کلاس



برنا از کلاس هشتم

تا ابد کلاس هشتم!

رفته بودیم دیدمش. راستش جلد خوبی ندارد، عکس یک پسر که مشغول جیغ زدن است. همین طوری برداشتمش ولی وقتی اولین خطش را خواندم، عاشقش شدم. (من به عشق در نگاه اول اعتقاد دارم.) خط اول کتاب این طور شروع می‌شد.

«برادلی چاکرز، پشت میزش، ته کلاس... ردیف آخر...، صندلی آخر نشستم. هیچ‌کس در صندلی کناری یا جلویی او ننشسته بود. برادلی جزیره بود!»

همان جا توی کتابفروشی احساس کردم همه تنهایی برادلی را با تمام وجودم درک می‌کنم. من هم خیلی وقت‌ها توی مدرسه تنها ماندم و می‌فهمم ته کلاس تنها نشستن چه حالی دارد. (البته اگر از من بخواهید میز اول کلاس تنها نشستن خیلی بدتر است. چون علاوه بر تنهایی، معلم هم مدام توی چشمانت زل می‌زند.)

«برادلی بزرگ‌ترین و خشن‌ترین شاگرد کلاس خانم ایبل بود. از سایر شاگردان کلاس بزرگ‌تر بود، چون کلاس چهارم رفوزه شده بود. حالا کلاس پنجم بود و احتمالاً در این کلاس هم درج می‌زد.» حالا متوجه شدید چرا گفتم این کتاب برای حال و اوضاع کنونی‌ام مناسب است؟ چون خیلی خوب احساسات برادلی را توضیح می‌دهد و من به عنوان یک رفوزه احتمالی الان خیلی خوب احساساتش را درک می‌کنم. برادلی هیچ دوستی ندارد و وقتی می‌خواهد با یک شاگرد تازه‌وارد دوست شود به معنای حقیقی کلمه گند می‌زند. همه چیز در حال افتضاح و افتضاح‌تر شدن است که سر و کله «کارلا» پیدا می‌شود. کارلا مشاور مدرسه است و می‌خواهد به برادلی کمک کند. همیشه خیلی دوست داشتم من هم یک «کارلا» در زندگی‌ام داشته باشم. گرچه فعلاً پیدایش نکردم.

کارلا اولین کسی است که دست برادلی را می‌گیرد تا از باتلاق بیرونش بکشد. البته فکر نکنید با «اجی مجی لاترجی» همه چیز درست می‌شود چون در دنیای واقعی هم این طوری نیست و باید بگویم به‌رغم کمک‌های کارلا، برادلی باز هم گند می‌زند و اگر دلتان می‌خواهد بدانید آخرش چه می‌شود و چه بلایی سر برادلی ته کلاس می‌آید باید کتاب را بخوانید.

از الان بگویم، اگر کتاب‌هایی با داستان‌هایی مثل این خواندید و دوست‌شان نداشتید و به نظراتان تکراری یا بچگانه می‌آید سراغ این کتاب نروید. چون اصلاً تحمل ندارم بعد از خواندن قصه برادلی محبوبیم بگویید دوستش نداشتید. چون «ته کلاس، ردیف آخر، صندلی آخر» به نظرم یکی از بهترین کتاب‌های دنیاست. این قدر که می‌توانم هزار بار بخوانمش و باز هم دوستش داشته باشم.

و در آخر امیدوارم هیچ‌کدام‌تان رفوزه نشوید و با هم این هفته‌های غم‌انگیز کارنامه را به پایان برسانیم.

من قطعاً رفوزه می‌شوم. آن وقت دیگر نمی‌توانم برای‌تان معرفی کتاب بنویسم چون مامانم توی اتاق حبس می‌کند و فقط کتاب درسی مقابلم می‌گذارد. به آقای سردبیر قول داده بودم بعد از امتحاناتم برای روزنامه معرفی کتاب بنویسم. ولی یادم نبود همیشه بعد از امتحانات وارد فاز افسردگی پیش از کارنامه می‌شوم و افکاری مثل «من قطعاً رفوزه خواهم شد» سراغم می‌آید و تمام مدت زیر پتویم قایم می‌شوم. الان هم زیر پتویم بودم که یک‌مرتبه یادم افتاد فردا باید مطلب را به آقای سردبیر برسانم و نه تنها مطلبی ننوشتم که حتی کتابی هم نخوانده‌ام. برای همین در تاریکی با نور گوشی سراغ کتابخانه‌ام رفتم (چراغ را روشن نکردم که خواهر کوچکم بیدار نشود.) و اولین کتابی که دستم رسید را بیرون کشیدم. اتفاقاً کتابی بیرون آمد که با حال افسردگی پیش از کارنامه‌ام تناسب داشت. قبلاً چند بار خواندمش، هر وقت که احساس می‌کردم دنیا تقریباً به پایان رسیده و من خنگ‌ترین دختر روی زمین هستم.

به نظرم کتابش آن قدر معروف هست که همه یک دور خوانده باشندش. ولی این مطلب را برای کسانی می‌نویسم که هنوز کتاب را نخوانده یا کسانی که خوانده‌اند و لازم است در این ایام پیش از کارنامه دوباره سراغش بروند. اسم کتاب را هنوز نگفتم؟ اسم کتاب «ته کلاس، ردیف آخر، صندلی آخر» است. اولین بار وقتی خواندمش کلاس پنجم بودم. (الان کلاس هشتمم و همان طور

که گفتم سال دیگر باز

هم کلاس هشتم خواهم بود چون رفوزه می‌شوم.)

داشتم می‌گفتم: کتاب را کلاس پنجم خواندم. وقتی با پدرم به کتابفروشی

